ما موش‌ها!

فاضل غیبی

فارسی زبانی را نمی شناسم که داستان موش و گربه را نخوانده باشد.اغلب ایرانیان آنرا در کودکی بارها خوانده اند و در بزرگسالی نیز خواندن داستانی چنین خیال انگیز و پرهیجان را شیرین می یابند. داستان موش و گربه را برخی در کنار دیوان حافظ و شاهنامۀ فردوسی در شمار میراث ملی می شمرند. دستکم بدین دلیل که یکی از پرفروش‌ترین کتاب ها است و به تخمینی در دو سدۀ گذشته، از رواج صنعت چاپ تا امروز، حدود هزار بار به چاپ رسیده است!

از سوی دیگر برخی آنرا "داستان بچه گانه"ای می دانند و در نسبت آن به منتقد اندیشمندی مانند عبید زاکانی تردید می‌کنند. در واقع نیز "موش و گربه"ای که امروزه در دست است از همۀ نارسایی‌های دیگر "مظاهر میراث فرهنگی ما" برخوردار است! شمارۀ ابیات نسخه های "معتبر" موجود از ۹۵ بیت (در نسخۀ اقبال آشتیانی) تا ۱۷۵ بیت (در نسخۀ محمد جعفر محجوب) اختلاف دارند. بنابراین باید قبول کرد که "موش و گربه" نیز مانند دیگر آثار ادبی ما مورد لطف "تصحیح کنندگان" قرار گرفته و از زمرۀ آثاری است که چون در میان ایرانیان سینه به سینه نقل می شده و امکان از میان بردن آن‌ها وجود نداشته، کوشیده‌اند با کم و زیاد کردن ابیات، محتوا و "مدعا"ی آن را مخدوش و نامشخص سازند!(۱)

این تجربۀ مشترک میلیون‌ها ایرانی است که در آغاز "منظومۀ موش و گربه" با وعدۀ داستانی که "در معنی آن حیرت بمانی" روبرو شده، اما در پایان بدرستی متوجه نشده اند که پیام و "مدعای" عبید زاکانی چیست؟

غرض از موش و گربه برخواندن مدعا فهم کن پسر جانا!(۲)

در نهایت بدین دل خوش کرده‌ایم که در لابلای داستان کنایه هایی به "مکر و غدر ملایان" یافت می شود:

سالی یکدانه میگرفت از ما حال حرصش شده فراوانا

این زمان پنج پنج میگیرد چون شده تائب و مسلمانا

از خود نپرسیده‌ایم که چرا "طنز گزندۀ داستان موش و گربه"، که قرنها در مکتب خانه‌ها خوانده می‌شد، به نفوذ ملایان خدشه‌ای وارد نتوانست؟ کوتاه آنکه، داستان موش و گربه‌ای که می شناسیم، "معنایی حیرت انگیز" در بر ندارد و داستانی است شیرین، با پایانی بی‌مزه! :

پس از آنکه لشگری از سیصد و سی هزار موشان در نبردی سخت بر دشمن پیروز و گربه اسیر می‌شود، موشان قصد دارند او را به دار بکشند، اما گربه با دیدن شاه موشان غیرتش بجوش می آید و یک تنه لشگر موش‌ها را تار و مار می کند!

جالب است که اخیراً با مُد شدن واژۀ "مبارزه"، برخی محتوای این داستان را مبارزۀ طبقۀ ضعیف موشان با طبقۀ ستمگر گربه ها می یابند و گویا:

" طبقه ضعیف با همه صف آرایی‌ها و شورش‌های خود در نهایت طعمۀ طبقه حاکم قرار می گیرد و تمام زندگیش نیست و نابود می شود."(۳)

اگر پیام عبید زاکانی" برای کودکان اینستکه با ظلم گربه نجنگند؛ زیرا بازنده خواهند بود و تلاش برای بهتر کردن زندگی بی‌نتیجه خواهد ماند."(۴) باید داستان موش و گربه را بقول کسروی از "بدآموزی‌ها" به شمار آورد که با وجود ظاهر انتقادی بنوبۀ خود باعث سرخوردگی و انحطاط ایرانیان گشته است.

نوشتار حاضر کوششی است برای یافتن اندیشه و پیامی شایسته در داستان موش و گربه. پیش شرط چنین کوششی البته اینستکه به نسخۀ سالمی دسترسی داشته باشیم که از دیدگاه امروز عملاً غیرممکن می نماید. با این‌همه شگفت‌انگیز است که با در نظر گرفتن تنها چند بیت، دستیابی به درکی عاقلانه از "مدعای" زاکانی ممکن می‌شود:

نکتۀ اساسی این‌است‌که چه چیزی گربه را بر موشها برتری می بخشد؟ با کمی دقت می توان دریافت که برتری او نه جسمی، بلکه معنوی است: گربه موجودی "عاقل و سخندان" است. عبید در وصفش می گوید:

این چنین گربه‌ای که من وصفش کرده‌ام عاقل و سخندانا

او هشیار نیز هست:

گربه گفتا دروغ کمتر گوی		نخورم من فریب و مکرانا

اما موشها از دانش و خرد بهره‌ای نبرده‌اند و همین باعث ترس و همچنین زودباوری آنان می‌شود و با آنکه به تجربهٔ مکرر ماهیت مکار و خونریز گربه را آزموده‌اند، به اندک ظاهرسازی گول می‌خورند و "پشیمانی و توبهٔ" او را باور می کنند!

مژدگانی که گربه تائب شد		زاهد و عابد و مسلمانا

بیکبارهٔ همهٔ "تجربیات تاریخی" را فراموش می کنند و آرزوی واهی را بجای واقعیت می‌نشانند:

این خبر چون رسید بر موشان		همه گشتند شاد و خندانا

هفت موش گزیده برجستند		هر یکی کدخدا و دهقانا

برگرفتند بهر گربه ز مهر		هر یکی تحفه‌های الوانا

موشان پس از آنکه به نزد گربه می آیند ویژگی‌های او را بخاطر می آورند، اما دیگر دیر است:

موشکان جمله پیش می‌رفتند		تن‌شان همچو بید لرزانا

ناگهان گربه جست بر موشان		چون مبارز به روز میدانا

و موشان باری دیگر بخاطر نادانی و زودباوری خود بهائی گران می‌پردازند:

گربهٔ بی‌مروت پرخشم		بگرفت موشکان نادانا

اما "مدعای حیرت‌انگیز" داستان موش و گربه اینستکه ناتوانی"موش" ابدی نیست و او نیز می‌تواند حریف قلدر تیزپنچه‌ای چون "گربه" شود! چنانکه در اوج داستان در لحظه‌ای که لشگر عظیم موش‌ها در حال شکست از لشگر گربه هاست:

حمله‌ای سخت کرد گربه چو شیر		بعد از آن زد به قلب موشانا

در گریز آمدند جملهٔ موش		خاکتان بر سر جوانانا

موشی یک تنه سرنوشت جنگ را رقم می زند:

موشکی اسب گربه را پی کرد		گربه شد سرنگون ز زینانا

با سرنگونی سردار لشگر گربه‌ها، موشهای دیگر نیز شجاعت می یابند و بر حریفان غلبه می کنند:

گربه ها در زمان شکست خوردند		رو نهادند به شهر کرمانا

پس از آن موش دیگری دلیرانه و باز هم به تنهائی گربه را اسیر می کند:

موشکی جست و گربه را بگرفت		زود بردش به نزد شاهانا

زاکانی باور دارد اگر "موشی" بر نادانی و ترس ناشی از آن غلبه نماید خواهد توانست هر "گربه"ای را سرنگون و اسیر کند. ادامهٔ ماجرا نیز این ادعا را تأیید می کند:

شاه آمد نشست بر سر تخت		گفت، پیش آورید گربانا

گربه را پیش شاه چون بردند		شاه گفت ای لئیم نادانا

تو چـرا لشگر مـرا خـوردی		می نترسی ز شاه موشانا؟

شاه موشان بدین خاطر که گربه حق حیات موشان را پایمال کرده او را محکوم می کند و "نادان" می نامد. بدین ترتیب قهرمان دیگری وارد داستان می شود که به دانایی از گربه برتر و مقتدرتر است. اینجاست که داستان به اوج می رسد و نبرد نهائی آغاز می شود:

در زمان، شاه موشان بشد به فیل سوار		لشگر از پیش و پس خروشانا

گربه را هر دو دست بسته بهم		پای دار ایستاده نـالانـا

گربه در برابر اقتدار شاهانه پایان خود را نزدیک می بیند و برای نجات جان خویش التماس می کند:

شاه نشنید التماس از او		گفت او را کُشید زارانا

شاه گفتا به دار آویزید		این سگ روسیاه نادانا

اینک لحظهٔ سرنوشت‌ساز فرارسیده است. آرزوی دیرین موشها پس از نبردهای سخت و قربانیان پرشمار برآورده شده و می‌توانند دشمن نابکار را برای همیشه نابود کنند و به دورانی نوین که در آن موشان حق حیات دارند وارد گردند، اما نادانی موشکان زمینه ساز ترس آنان می شود:

هیچ موشی نکرد این جرأت		که کِشد گربه را به دارانا!

همهٔ کوشش‌ها و جانبازی‌ها در آنی برباد می رود و نه دشمن بیرونی، بلکه ناتوانی درونی موشها، باعث شکست آنان می‌شود:

شاه چون این بدید خشم نمود — گفت، ای موشکان نادانا!
همه از بهر گربه‌ها خوبید — که شما را کنند قربـانـا

شاه ناچار عزم می‌کند به تنهائی گربه را بکشد:

این بگفت و بدر کشید شمشیر — تا زند گردنش به میدانا

اما او دیگر از پشتیبانی موشان برخوردار نیست و گربه به غریزهٔ قدرت این را درک می‌کند و جانی تازه می یابد:

گربه چون دید شاه موشان را — غیرتش شد چو دیگ جوشانا
همچو شیری نشست بر زانو — کند آن ریسمان به دندانا
موشکان را گرفت و زد به زمین — که شدندی به خاک یکسانا
از میان رفت فیل و فیل سوار — مخزن تاج و تخت و ایوانا

بسیاری تصور می کنند "قرون وسطا" دورانی است که جامعه زیر سلطهٔ مذهب و در سایهٔ قدرت اربابان دین دچار سکون و سکوت شده باشد، درحالیکه نه تنها تاریخ قرون وسطا در اروپا، بلکه تاریخ همهٔ دیگر کشورهایی که هنوز بر "شیوهٔ زیست قرون وسطایی" غلبه نکرده‌اند، نشان می‌دهد که این دوران دورانی مملو از کوشش و تنش است، اما انرژی حیاتی مردمان در گرداب آشوب های مذهبی به هدر می رود.
نادانی و توهم تودهٔ مؤمنین، قشر ملایان و کشیشان را بر تخت منزلت و قدرت می نشاند و برای آنان " رزقکم فی السماء حقانا" قائل می‌شود. ملایان نیز "انحصار کتابت" را در دست گرفته توده را در نادانی، ترس و زودباوری نگه می‌دارند.
در چنین اوضاعی سربرآوردن مردانی کاردان و مبارزانی دلاور نیز سرشت اجتماعی را دگرگون نمی‌تواند، زیرا درونمایهٔ جامعه دور باطلی است که رهائی از آن تنها به آگاهی منسجم و ارادهٔ پایدار قشری پیشرو ممکن است.
شگفت‌انگیز است که اندیشمندی در میانهٔ چنین دوران تاریکی با تکیه بر تجربیات تاریخی و اندیشه‌ای نبوغ آمیز توانسته باشد درونمایهٔ دوران خویش را درک کند و آنرا در قالب ادبی با هم میهنان خود در میان بگذارد. بدین سبب عبید زاکانی را باید نابغه‌ای دانست و "موش و گربهٔ" او را عضوی از خانوادهٔ ادبیات جهانی به شمار آورد. به همین نسبت دردناک است که چگونه ملایان توانستند با تحریف این داستان، از آن در جهت تحکیم تسلط خود بر روان ایرانی استفاده کنند!
دربارهٔ کشاکش‌های دورهٔ زندگی عبید زاکانی که او را به سرایش داستان موش و گربه برانگیخت سخن بسیار گفته اند، در آن دوران هنوز مذهب سنّی بر ایران حاکم بود و "روحانیت شیعه" به قدرت نرسیده بود.
نگاهی به مهمترین رویدادهای تاریخی در دوران معاصر نشان می دهد که چگونه همهٔ آنها کمابیش از درونمایهٔ داستان موش و گربه رنجور بودند و بدین سبب نه تنها به تحول واقعی در جامعهٔ ایرانی نیانجامیدند، بلکه باعث تثبیت و تحکیم نفوذ رهبری مذهبی شدند:
- گردهمایی نافرجام دشت مغان که در آن نادرشاه عزم کرده بود نفوذ رهبری شیعیان را محدود کند و به تعصبات و کشاکش های مذهبی پایان دهد .
- جنگ (دوم) با روسیه که با وجود مخالفت همهٔ "ارکان دولت و ملت" به حکم جهاد رهبری شیعه صورت گرفت و به از دست رفتن ۱۷ شهر ایران منجر شد.
- انقلاب تجددطلبانهٔ مشروطه که بجای تحکیم حکومت و پس زدن نفوذ رهبری شیعیان، نظارت آنان بر دولت را تثبیت کرد.
- جنبش ملی شدن نفت، که به سبب مخالفت رهبری مذهبی با مصدق، پشتیبانی مردمی خود را از دست داد و به "کودتای ۲۸ مرداد" منجر شد!
- و بالاخره انقلاب اسلامی که چیزی نبود جز آنکه این بار ما "موشان" به نادانی، "گربکان" را به تخت نشاندیم و هنوز هم پس از ۳۶ سال "توبهٔ" آنان را باور می‌کنیم ...

Gheybi01@yahoo.com

(۱) برای توضیحات بیشتر ر.ک.: فاضل غیبی، اعلام جرم، http://www.gheybi.com

(۲) همهٔ ابیات از : عبید زاکانی، موش و گربه، با صدای: پرویز کاردان و شادی کاردان،سی‌دی فارسی و انگلیسی.

(۳) دکتر حسن ذوالفقاری، "سوابق و نمونه‌های داستان‌های موش و گربه در ادب فارسی"، مجلهٔ ادبیات کودکان دانشگاه شیراز، ۱۳۹۱ش

(٤) همانجا